

ما قولكم زح

اندرينکه منکوه و غير از آنکاح بودن حرام است يا نه و اگر از و فرزندى
 زياد ثابت النسب خواهد شد يا نه و بر کتبه يرا دل در تر کوا و الله
 خود وارث خواهد شد يا نه * الجواب
 حرام است لما في العالمين لا يهـوز للمرحل ان يتزوج
 زوجة غيره وكذلك المعتدة وفي قاضيهان ولا يجوز نكاح منکوه
 الغير ومقتدة الغير عند الكل و فرزند متولد از ایشان ثابت
 النسب است چرا که نسب مجرد اشتراك از جهت ابوين
 است في جامع الرموز ان الفاسد كالصحيح في ذلك (اي النكاح
 المفسد كالصحيح في ثبوت النسب وفيه ايضا النسب اشتراك
 من جهة الابوين وفي الدرالمختار وفاسد النكاح في ذلك
 اي في ثبوت النسب كصحيحه وفي الجلبى شرائط ثبوت النسب
 اربعة أهول الهيل و اقرباء الزوج و ثبوت الولادة هـ هـ هـ هـ هـ
 و اقرباء الورثة بالولادة و در اینجا هم شرائط مذکور موجود است
 پس هرگاه نسبی ثابت شد بنا برین در مورد کوا و الله خود وارث
 خواهد شد زیرا هر مست نكاح مانع ارث و له نیست في المراجعة
 المانع من الارث اربعة الرق و افران کان اونا قصاص و القتل الذي
 يتعلق به زوجات القصاص و الكفارية و اختلاف البهين

و اختلاف الدارين و كذا في الدر المختار والله اعلم * لعالم *

ما حكمكم رحمكم الله تعالى

در صورتیکه کسی بمن عا بره را نکاح کرده با او ای مهر بپردازد و
بلا نفقه و سکنی بنا ا بجا زت چند سال غایب ماند بعد زان بوطن
رسیده نزد زوجه خود نیاید بلکه جواب دهد که قاتل را ا طلاق نخواهم
داد نه نفقه ما ضیه و طایفه و نیز او مجزوم است عاجز از کسب و نیز
سبکین قادر بر نفقه و مهر نیست پس باین ضرورت تفریق ما بین
ایشان روا باشد یا نه و بجه طور و جزام موید تفریق ایشان
می تواند شد یا چه

الجواب

ببسیب ضرورت مذکور مستحسن است که تفریق کرده شود
ما بین ایشان باین طور که قاضی مقرر کند نائب شافعی اندلس را
او تفریق نماید بر تقدیریکه مفرق مرتشی نبود فی شرح الوقایه
اصحا بدارح لما شاهد و الضرورة فی التفریق لان دفع الحاجة
الدائمة لا یتهمر بها لا استعانة و الاظا مرانها لا تجلب من یقرضها
وتغنی الزوج امر مقوم استحصن و ابان ینصب القاضی نائبا
شافعی المناصب یفرق بینهما پس هرگاه که تفریق بیکر تقریر زوج
در است بود پس در اینجا که فقیر و عیمر از کسب مع انکار از انفاق
و طالق و غیره بموجب است بطریق ادلی درست شدن میتواند
و فی الجاهل و ان لم یفص ای الحنفی بالتفریق لکن امر شافعی

المذهب ليقضى بينهما الى هذه الحادثة فقضى بالتفريق ينفذ اذا لم يرتش الامر امام ورهنا اذا كان الزوج حاضرا واما اذا كان غائبا فرفعت المرافعة الامر الى القاضي واقامت البيعة ان زوجها الغائب عاجز عن الغفلة وطلبت منه ان يفرق بينهما فان كان حنفيا ففسد ذكرنا حكمه اي يامر شافعيًا وان كان شافعيًا فيفرق وكذا في جامع الوصول وجزام اگرچه در مذهب منفي سبب واز تفریق نیست لیکن سبب افتاب ارض در ان سبب تفریق میتواند شد لما فی الدر المختار لا یتخیر احدهما بعیب الاخر ولو فاحشا کجنتون وجزام وهرس وقرن ورتق وخالف الائمة الثلاثة فی الخیمة او بالزوج ولو قضی بالرد صح و فی شرح الوقایة و لا یتخیر احدهما بعیب الاخر خلا لالمشافعی ره فی العیوب الخیمة الی قوله و عند محمد ره انکان بالزوج جنون او جزام او هرس فالمرأة بالخیار القول والله اعلم *

ما تقولون رحمکم الله تعالی

آنکه رینگه زید هنده را با عوض مهرا نه ده هزار روپیه نکاح نماید بعد از بگویند که جمیع املاک خود یعنی هر چه که اکنون در ملک من موجود است و هنده را از ان معافم نیست و هر چه که در کسبه و ملک من خواهد آمد همگی آنرا با عوض مهرا هنده دادم پس این همه با عوض بیع است یا نه

و بیع مذکور باطل است بانه و بر تقدیر بطالین بعد فیض مفید ملک
 مشتری خواهد شد بانه الجدس و اب بیع است
فی الدار المختار لوقال و هبت هذا بکن ایضاً بیع ابتداء و انقیاد
 و فی الاشباه و ینعقد بلفظ الهبة مع ذکر البدل و فی الجهادیه
 و اجمعوا علی انه لوقال و هبت ذلك بکن انه بیع و بیع مرفوع
 باطل است چه بیع چیزی که در ملک او یا الفعیل موقوف است مجهول
 است و بیع مجهول فاسد و بیع چیزی که در ملک او نخواهد آمد بیع
 باطل است و چون بیع فاسد ضم کرده شود با بیع باطل همه باطل
 میگردد و اما آنکه بیع اشیاى موجود فاسد است فلما فی المبحر
 الرائق و العالمیه و جهالة البیع المفسدة ما لوقال هبت منك
 جمیع مالی فی هذه الدار من التوفیق و الثیاب و المشتری لا یعلم
 ما فیها كان فاسدا لان المبیع مجهول بانه موجود فیه فی الدار بیع
 فاسد شد بجهالت جهالت و اگر مطابق هبت مذکور جمیع مالی
 بگوید بطریق اولی فاسد خواهد شد بجهت جهالت اما بظمان
 بیع آنکه در ملک خواهد آمد پس جهت آنکه معدوم است و بیع
 معدوم باطل لما فی الاشباه بیع المعدوم باطل لما لا یمسک
 الا نمان من البقال اذ اصاب علی الثمانها بعد استیلا کما فی
 جائز استصحاباً و چون بیع صحیح ضم کرده شود در کفایت با بیع
 باطل تمامی آن باطل میشود فی الهدایه من جمیع بیع حر و عبید

ارشاة زکوة و مائة بطل البيع فيهما وفي العال كبرية من جمع
 نهن حر و عهد ارشاة زکوة و مائة و باههما بطل البيع فيهما من
 لكل واحد بمدا اوله رسم هذا بمعرفة رح وفي الاشياء ومنها
 المبيع فاذا جمع بين حلال و حرام صفقة واحدة ان كان الحرام
 لو من بمسأل كالمجموع بين الزكوة و المائة و الهرو العبد
 فانه يسري البطلان الى الحلال بقوة بطلان الحرام
 و درین صورت هرگاه بیع قاسد آمیخته شد با بیع باطل همه باطل
 شد و بیع باطل مفید باکسیست وفي الهدیه و الباطل لا یهدی
 ملک التصرف وفي الهدیه فالباطل ما لم یکن بجانبه بمالا
 مقنونا فهو لا یفید الملك والله اعلم *

* من مجموعة مولانا محمد وجیه *

ما قولکم رحمکم الله تعالی

آنکه زنکه زیر قبل ادا ای مهر زوجه خودتر که کند او چند درش را
 گذاشته فوت نموده پس زنی را گرفتن اراضی مهر و که زیر بعض
 مهر بدون دهن بودش از جانب شوهر بدون رضای بقیه درش
 میرشد یا نه الجواب اگر مهر و که اشش
 از قبضش در اهرم و تا غیر است میرسد و اگر ازین جنم بود پس
 اگر غیر اراضی است خواهد فروخت و مهرش از ان استیفا خواهد
 نمود و اگر اراضی است میرسد لما فی العهد ادیه و معدن المجانل

المرأة تأخذ مهرها من غير رضا الورثة انصحت دراهم او
 دنانهر وانصحت شيئا يحتاج الى البيع تبوع ما كان اصلح وتصرف
 صداقها وفي العقار اذا كانت وصية وفي فصول العمادي لانه
 لا ملك لهم في التركة انما لهم حق استيفاء الدين من التركة
 وفي الهداية لان حق الغرماء متعلق بالمالية لا بالصورة والله اعلم *

چه میفرمایند

در صورتیکه یک دختر نه ساله بیک پسر هفت ساله اولاد
 زید نزد مادر ایشان باشد در صورت مادر راجح داشتن آنها
 نزد خود هست یا نه و زید نزد کور را میرسد که ایشان را از مادر بگیرد یا چه

الجواب

مادر راجح نیست و پدر را
 گرفتن آنها از مادر سرسردمانی العالم کبریة والام والجدوة
 احق بالفلام حتی يستغنی وقلدر بجمع سنين وقال القديري
 حتى يأكل وحده ويشرب وحده ويستغني وحده وقلدر
 ابوبکر بقه جمع سنين والفقوي على الاول والام والجدوة احق
 بالجارية حتى تجهض وفي نوادر مشايخهم واذا بلغت الشهوة
 فالاب احق وهذا مذهبهم وبعد ما استغنى الفلام وبلغت الجارية
 فالعصبة اولى يقدم الاقرب بالاقرب وايضا فيها وتكلموا في
 تهمير البلوغ فبلغ الجماع والمختار انها ما لم تبلغ تعاليم فبلغ
 مبلغ الجماع وعليه المفقوه والمختار والام والجدوة

احق بالصغیرة حتی تعیض و غیرهما احق بها حتی تشبهی
 وقد رجع ربه یفتی و عن محمد بن الهمدانی الام والجملة
 كذلك ربه یفتی لكثرة الفماد زبلی و الهاضنة احق بالغلام
 حتی یمنعني عن النساء وقد رجع ربه یفتی والله اعلم *

* ما تهن لولانا بمحمد و حبه رح *

ما قولكم رحمكم الله تعالى

عرفت و عادت ایندیار از قدیم الایام در عقد مصاهرت بین
 الاثم چنین معروف است که اهل منوطه به قبلان تزویج اشمای
 معروفه معتاداً مصاهرت که عبارت از اجناسی در یورات
 والبسه و الفرسه و قوا که در عطریات و غیرها است بعضی قبل دخول
 و بعضی بعد آن میدهند و نیز نقود کنه ابعوض طویات و اسباب
 جهاز و سامان ضیافت خا طب و لواحقان دی که در هنگام انعقاد
 از بنا طرعی برای بردن خطیبه بخانه اش باشد از وی طلبند و آنرا
 در نکاح شہر طریکند و او را بگویند که از آن نقود و سامان جهاز
 طویات و اسباب ضیافت خرید و شمارا خورائید و آن زیور
 و البسه و منوطه پوشانید و او را بان سامان جهاز حواله شما خواهیم کرد
 و خطب انرا تقدیم کرده نقود کنه ابعوض خور و نوش شان و طویات
 و سامان جهاز و این زیورات و البسه و الفرسه و عطریات و غیره
 برای خطیبه یا مالش میهد پس شرط کردن و طلبیدن و

و ادن و گرفتن آن همه اشیای مرقوم بالا درست است یا نه
 و بر تقدیر نگرفتن شرط صحت عرف هم لازم است یا نه و در صورت عدم
 تعیین مقدار آن مهر کسی فاسد و مهر مثل واجب میشود یا نه
 و این عرف و عادت که بر این دیار که بحین مصاهره در داد
 و ستد اشیای مدد معروف باشد بر مرد و تقدیر بر شرط و عدمش
 مدبر و چون مشروط و انهر اشیای مجله مهر خواهد شد یا نه و انجمنان
 مدد و صدای برای استیفای اشیای معروفه میخانه مصاهره
 نفوس خود را از شکر باز دانستن و نیز بر تقدیر و نوع خلع بعد عقد
 پیش خلوت صحیح و دخول در صورت شدن نفوذ کند در طبافت
 ناکج و تجمیز محطوبه و شرای علوباست یا نشدن آن و هم در صورت
 گرفتن اهل خطبه فریاد نفوذ و غیرا بعوض جهاز و غیر ذلک و ندادن
 ستان جهاز ناکج را استرداد نفوذ و مدد از اهل محطوبه
 میرسد یا نه و هم اگر بعد لغاطی نفوذ و البسه و فوا که و غیرا از
 طرفین مصاهره فاسد شود هر واحد مستحق استرداد چیزیکه از
 نفوذ و غیرا در طبافت فرج شده باشد از دیگر می میشود یا نه
 بینوا تو حورا الحج - و اب عرویکه در داد و مدد
 البسه و اقیمش و زیورات و فوا که عطریات و نفوذ و غیرا بهر
 دیاری مدد عقد مصاهره معروفه باشد بر مرد و تقدیر بر شرط
 و مددش لازم و مدبر و چون مشروط است و آن همه اشیای مجله

مهر و واجب اعداد بشرط کردن و طایفه بدین و دادن و گرفتن جایز
 و بر تقدیر عدم شرط لازم و بر تقدیر عدم معلومیت مقدم آن
 مهر کسی فاسد و مهرش واجب است و تنگنویس را برای استیفاء
 اشبایع مهر و ذماتاده مصاهرت نفهم خود را از شوهرش
 بازداشتن میرسد و بر تقدیر به وقوع ظلع بعد عقد و قبل طاعت و
 دخول و حرت شدن نفوذ کند در ضیافت نالیم و سامان جهاز و غیره
 یا نشدن آن و هم در صورت گرفتن اهلن خطیبه فریبها از غایب
 نفوذ و یغیرا بعض جهاز و غیر ذلک و ندادن سامان جهاز را
 استرداد نفوذ مند وجه از اهلن مخطوبه نسیرسد و اگر بعد تعاطی
 نفوذ و البسه و فواکه و غیره از طرفین مصاهرت فاسد شود کسی مستحق
 چیزی که از نفوذ و یغیرا در ضیافت فرج شده باشد از دیگری نسیرشود *
 لما فی رد المحتار و نظیر ما فی الخانیة ما هو معروف بهن الناس
 فی زماننا من ان البکر لها اشیاء زائدة علی المهر منها ما یدفع
 قبل الدخول کالازار و الخف و المکعب و ادواب الحمام و هذا
 ما لو فقه معروفه بمنزلة المشرط هو فاحش لو اراد الزوج ان
 لا یدفع ذلک بشرط نفیة وقت العقد و یحیی فی مقابلته ذراهم
 معلومة یضمها الی المهر المحیی فی العقد وقد سئل عنهما فی الحیوة
 فاجاب بما حاصله ان المقرر فی الکتب من ان المعزوف کالمشرط
 یوجب ما لحاق ما ذکره بالمشرط فان علم قدره لزم کالمهر والا

ووجب مهر المثل لفساد التسمية ان ذكر انه من المهر وان ذكر على
سبيل العلة فهو غير لازم بالدلالية والذمى يظهر الاخير وما في
الخاتمة من ريب فيه ثم ذكر عبارة الخاتمة المارة وما تقدم من
اجترافه على المهر وانفتحت حجبها بان هذه الامور كانت تعقب في
العرف على وجه اللزوم على انها من جملة المهر غير ان المهر منه
ما يصرح بكونه مهر او منه ما يبكت عند بناء على انه معروف لا بد
من تسليمه بدليل انه عند عدم ارادة تمايمه لا بد من اشتراط
تقيسه وتسمية ما يثابره كما هو في منزلة المشروط لفظاً فلا يصح
جملة منه وتبرعاً كون كلام الخاتمة صريحاً في ذلك قد علمت
ما يثابره ويتناهي عنه وقد رايت في المنطق التصريح بلزومه كما
قلنا حيث ذكر في مسألة منع المراجعة نفياً عما حتى تقبض المهر
فقال ثم ان شرطها شيئاً معلوماً من المهر معجلاً فانها
ذلك ليس لها ان تمنع نفسها وكذلك المشروط مادة كالحف والمذعب
ولديهاج اللفظة ورد راسم السكر كما هو مادة اهل شهر قفل وان
شرطها ان لا يدفع شيء من ذلك لا يجب وان سكتوا لا يجب الا من
صدق المهر من غير تردد في الاعطاء لمثلها من مثله والمعرف
الضعيف لا يلحق المسكرت عنه بالمشروط اهـ ثم رايت المصنف افتي به
في فتاويه ووجدنا انه ان ذلك ان صرح بالشرطه لزوم تسليمه وكذا
ان سكتوا به وكان المهر به مشهوراً معلوماً عند الزوج المهر

وَأَيْضًا فِيهِ فِي ذَلِكَ الْبَابِ فِي الْخَافِيَةِ يُعْتَبَرُ الْتَعَارُفَ لِأَنَّ
 الْتَابِتَ هُوَ مَا كَالْتَابِتِ شَرْطًا لِتَجْرِيدِ الْتَنْسِ مَا قَدْ مَدَّاهُ عَنِ الْمَلَقَطِ
 مِنْ أَنَّ لَهَا الْمَدْعَ أَيْضًا لِلْمَشْرُوطِ عَادَةً كَالْحَفِّ وَالْمَكْعَبِ وَدِيْبَاجِ
 الْمَلْفَافَةِ وَدِرَاهِمِ الْمَكْرُوبِ كَمَا هُوَ عَادَةٌ مَوْقُوفَةٌ فَانْهَ بِلِزْمِ دَفْعِهِ
 عَلَى مَنْ صَدَّقَ الْعَرَفَ مِنْ غَيْرِ تَرَدُّدٍ فِي اعْطَاءِ مِثْلِهِمَا مِنْ مِثْلِهِ
 مَا لَمْ يَدْعُ طَاعِدًا دَفْعُهُ بِالْعَرَفِ الضَّعِيفِ لَا يُلْحَقُ الْمَكْرُوبِ
 مِنْهُ بِالْمَشْرُوطِ وَأَيْضًا فِيهِ قُلْتُ يَنْبَغِي تَقْيِيدُ ذَلِكَ بِمَا لَمْ تَجْهَرُ بِهِ
 الْعَادَةُ لَمَّا حُرِّزَتْ مِنْ ذَلِكَ فِي عَرَفْنَا يَلِزْمُ الْوُجُوحُ وَإِنَّهُ مِنْ
 جَمَلَةِ الْمَهْرِ كَمَا قَدْ مَدَّاهُ عَنِ الْمَلَقَطِ أَنَّ لَهَا مَتَعَةً فِيهَا الْمَشْرُوطُ
 عَادَةً كَالْحَفِّ وَالْمَكْعَبِ وَدِيْبَاجِ الْمَلْفَافَةِ وَدِرَاهِمِ الْمَكْرُوبِ
 وَمِثْلُهُ فِي هُوَ قَدْ سَأَلَ خَاشِعًا الْخَمَامَ وَنَحْوَهُمَا فَإِنَّ ذَلِكَ فِي مِثْلِهِ
 الْمَشْرُوطِ فِي الْمَهْرِ فَيَلِزْمُهُ دَفْعُهُ آهَ وَإِلْمَا فِي الْقَنْبِيَةِ فِي بَابِ
 الْأَسْوَالِ الْقِي تَدْفَعُ فِي الْمَصَاهِرَةِ هُرُوفًا مِنْ الْقَاضِي هَبْدُ الْجَبَّارِ
 فِي الْمَبْعُوثِ بِالْحِجْرِ أَيْدِيكَ يُطَلِّبُونَ فِي عَرَفِ جَرَّانَةَ خَوَارِزْمِ
 مَوْضِعًا مِثْلًا لِمِثْلِ لَامِهَا لَمْ فِي رَسَائِقِ خَوَارِزْمِ يُطَلِّبُونَ
 هُوَ ضَائِعٌ وَإِنْ قُلْتُ يَرْتَضُونَ بِهِ حَرِي الْعَرَفِ وَالْعَادَةُ وَيُنْظَرُ فِي كُلِّ
 بَلَدٍ إِلَى مَرْتَبِهِمْ وَأَيْضًا فِيهِ مَرُوبًا مِنْ شَرَفِ الْأَلِيَّةِ الْحَكْمِيِّ
 بَعْضُ الْيَهَاءِ شَيْئًا مِثْلًا كَمَا فِي الْعَادَةِ لَمْ يَزِدْ جِهَةً لَمْ يَقُولْ بِهَا
 وَخَلَعَهَا نَفْسُهَا مِنْهُ بِنِصْفِ الْمَهْرِ فَيَلِزْمُ لَهُ طَلَبُ مَا بَعَثَ إِلَيْهَا

اذ اعرضته الى آخره مردوباً من القصاصي هبك الجبار له طلب
 العوض ان لم يعرضوه وايضاً فيه بعثت ابوالزوج الى الخطيبه
 دست بيان لم اختلعت نفسه—ساقبل الك خول منه بالمهر و
 نفقة العدة له من لآب الزوج ان يطالبه—ابها بعث اليها وايضاً
 في المال كهور به فر رجلاً وقال ازوج بنتي منك بجهاز عظيم
 واردمك دست بيان كل ادينار واعطاء بلاجهما زلاروايه
 فيه الا ان صدر الاسلام بومان الاثمة ومشائخ بخارا اجابوا
 بانه ان لم يجهزها يسترد ما زاد على دست بيان مثاهوا
 قد راجها ز بدست بيان صدر الاسلام وجماد الدين النيسابى
 لكل دينار من دست بيان ثلثة دنانير وارربعة دنانير فان لم
 يفعل هذا القدر استرد منه دست بيان وقال الامام
 المرفهينى الصحيح انه لا يرجع على اب المرأة بشي لان
 المال في النكاح غير مقصود كذا في الروح—زال كوردى
 وهكذ ايهم من الفصول العمادية رجل غر رجلاً وقال ازوج
 بنتي منك واجهزها جهازاً عظيماً—الى آخر قوله ولما روى
 ظاهر الدين المرفهينى ان الصحيح انه لا يرجع على اب المرأة
 بشي لان المالية في باب النكاح ليس بمقصود اصلي ولما في
 القنية في باب الاموال التسي تدفع في الهبة مرة مروباً من
 العلامة عبد الروح—م الختني بعث الى الخطيبه بالاردمك

و بعث قوم الخطیبة بیل المتوسط نیا با بر صم العید یه و قاله هی
 • لک عید یه فافظه — انیا با ففعل و هو بعث الیهم قد را من العین
 والفواکه ثم فحدث المصاهرة مهم یتها سبون و یتوادون
 الفضل ولا یترادون ما انفقوا فی الاضیافات من الجانهین
 والله اعلم و علمه اعظم *

* ف * بر ظاهر که مفهوم هر دو لفظ ساجق و دست بیان منتهی است
 چنانچه از تتبع کتب لغات دریافت شد که معنی دست بیان
 آنچه از تقود و جنس و زیور قبای از مزاجت بر دس دهند
 و معنی ساجق و سوری است که یکد و رد ز پیش از یوم شادی
 از قسم پیرایه و البسه و سوچه های شیرینی نقل و آرایش
 از طرف داماد نماند عروس فریستد و این لفظ ترکی است که الهی
 بهار عجم و غیاث و از عبارات لغت به ضوح می رسد که اگر اهل
 خطوبه از مخاطب دست بیان فریب بگیرد استردادش از وی شود
 پس همین حکم در گرفتن ساجق سبوان شده * له ولوی نهی الله رج *

* ما قولهم رحمه الله تعالی *

زید با کنیز پدر خود دون نکاح بگمان عادت دظی کند و از ان فرزند زاید
 به زید دعوی نسب فرزند نماید و پدرش تصدیق این معنی نکند
 پس شرعاً نسبش از زید ثابت خواهد شد باز و ولد مذکور و پدرش
 وی خواهد شد یا نه * الجواب * نسب ثابت نخواهد شد و در این

هم نخواهد شد فی الدر المختار الواطی ان ادعی النصب یتوقف
 فی الاولی ای شبهة المحل لای الثانیة ای شبهة الفعل لکن
 وگنا و فیه ولو کان المقر له عبد الفیبر اشترط تصدیق مولاه لان
 المحی له و هرگاه نسب ثابت نگردد پس ولد الزنا شد و ولد
 الزنا وارث زانی نمیشود لهما فی لبراهیم شاهی ولد الزنا لایرث
 بین الزانی و لا یتبیت نمیه مد و کذا فی الاشباه و الله اعلم
 من بیاض مولانا محمد رجیه *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

طایفه زینک زید مدیون که پیش از قاضی او را سبب مدیونیش مجبور
 و ممنوع التصرف نگردد است در محاسن نکاح خود بعیوض مهر بجان زنی
 جمیع اراضی معاهه مسور و شر خود بهیچ بایعوض نمود پس هر طایفه مذکوره
 با لفظ و جائز بدون اشتراط قبض ملک موهوب لها خواهد گردید بنا بر
 مدیونیش مجبور و تصرف او مردود و ما ممنوع خواهد شد در تقدیر اول
 حاکم را فردختن اراضیات معاهه که از نشس برای ایفای مدیونیش
 بتصور عدم بجز از بهیچ بایعوض مذکوره شیر سردیاز * الجواب *
 بهیچ مذکوره در حقیقت بیع است و شئی موهوب بنا اشتراط قبض
 ملک زن مذکوره خواهد شد و حاکم را بنا ز فردختن آن برای دیون شوهر
 نسیب سرد و مجبور مدیونی قابل انحصار و استناع از تصرف نمیگردد زیرا چه
 نزدیک ابو حنیفه صحیح بالمدین مطابق است نیست * لهما فی الهمم ای

قال ابو حنیفة ربه لا احجر فی الدین واذا وهبت دین علی رجل
وطلب غیر مائة حقه و الحجر علیه لم احجر علیه و مکذا
فی العنایة و لها فی الجلیبی و قد صرح مفتی الثقلین بنفسه حیث
قال اهلر ان الحجر عند ابی حنیفة رح لا یجوز علی الحر العاقل
للبالغ بحسب السفه والذین * رزوه ما بین بشرط در خواست دین
بحر دیون از تصرف بیع و غیره مر حاکم را بر سر کما فی الهدایة
والعنایة * پس بسبب فوات شرط بحر به مذکور و امر یون
مذکور بالا ریب بالاتفاق حایز و نماند خواهد گردید * و بهیة بالعوض
ذات حقیقت بیع است و بحر و حصول ایجاب قبول بانا شرط
قبض بیع مذکور ملک مویب لها خواهد گردید * لها فی الموسادیه
و اجمعوا علی انه لو قال زهبت هذاک بکنه انه بیع و مکذا
فی الدر المختار و فی الاشباه المبیع یملکه المشقة—ری
بلا ایجاب والقبول و هکنای الکفایة و فی العنایة قال
سالك زه یثبت المملک فیه قبل القبض اعتیاراً بالبیع *
و هر گاه اشئی مذکور ملک زوجه گردید حاکم را فرودتن آن برای
ادای دیون شوهر که تصرف در ملک غیر است هر گز نمی رسد *
فی العنایة التصرف فی المملک الی غیر بغير الاذن غیر صحیح و مکذا
بعونه فی الجلیبی و فی الهدایة لانه تجارة بلا تراض فیکون
بطلاناً بالتص و موقوفه تع الا تمکون تجارة عن تراض *

و حکم حاکم که مخالف کتاب یا سنت یا اجماع باشد نزد قاضی یعنی
 حاکم دیگر قابل انصاف و اثبات نیست لما فیها و اذ ارفع الی القاضی
 حکم حاکم امضا الا ان یخالف الکتاب او السنة او الاجماع
 والله اعلم * لهو لا فاعلم و حیه المرحوم * .

* چه میفرمایند روح * اندر اینکه دلی نکاح صغیره با وجود
 عم که دشمن منتهک صغیره است مادر صغیره که از جانب
 پدرش وصی یا نکاح صغیره بوده است شدن میتواند یا نه و هرگاه
 دلی اهل مناجح و خیرخواهی نباشد بلکه عدو منتهک بود چنانکه درین
 صورت عم بوده است تزویج وی غیر صحیح است یا نه * الجواب *
 نکاح دادن مادر مرصغیره را با وجود عم مذکور صحیح و نافذ است *
لما فیهم من رد المحدثه — اریس للموصی من حیث هو وصی ای
 لیست له قوایه ما از حکمه ان یزوج الیتیم مطلقاً ان وصی
 الیه الاب بذلک علی الذمب نه — م لو کان قریباً او حاکماً
 یملکه بالولاية كما لا یخفی * و دلی اگر دشمن پدر ذکور بود
 نکاح دادن وی بریتیم یا صحیح نباشد * لما یفهم — من
 الدر المختار و لم یعرف منهما سوء الاختیار و جانه اوفسقا
 و ان صرف لا یصح الذکاح اتفاقاً پس هرگاه که طالب پدر و عم
 که دلی اقرب و بجهتند همین است پس عم که عدو است دلی مجرب
 چگونه دلی میتواند شد * فی الدر المختار الولی هرگاه خلافاً

العدو صرفاً لعرف بالله تعالى وشرعاً لبلوغ العاقل الوارث
ولو ناسقاً على المذهب ما لم يكن مستهتكاً في رد المهر قال
في فتح القل بر نعم اذا كان مستهتكاً لا ينفذ تزويجه اياه بقص
مهر المثل ومن غير كفوء وميائتي هذا هو حاصله ان الفسق
وانكحان لا يوجب الا عملية عنيد فالكفوء اذا كان الاب مستهتكاً
لا ينفذ تزويجه الا بشرط المصلحة الى قوله ان كان الولي
ابا او جدا لم يعرف منهم سوء الاحتمار وان عرف لا
والله اعلم * لعالم *

* ما الحكيم *

درينکه زيچ که معروف الفسق و نهور است دختر مغيره خود را
با صمير غير كفوء نکاح کناند پس اينچنين نکاح شرعاً صحيح باشد يا باطل *

* الجواب * باطل است لما في العا لکسرية والخلاف فيما اذا
كان لم يعرف سوء اختيار الاب مجانبة او فسقاً اما اذا عرف
ذلك منه فالنکاح باطل اجمالاً وفي الدر المختار ولو لم
النکاح ولو بغيب من فاحش بنقص مهرها وزيادة مهرها ووزجها
بغير كفوء ان كان الولي المزوج ابا او جدا لم يعرف منهم سوء
الاختيار مجانبة او فسقاً وان عرف لا يصح النکاح اتفاقاً
وفي المحرمي وقيل في الفتح بما اذا لم يظهر سوء اختيارهما
في ذلك فان ظهر كان باطلا القول والله اعلم * در صوتیکه زيچ

که اکثر اهلیان بیعت و اقربای وی صلحا و اتقیا اند دختر صغیره خود را
 با مردی که بظاهر باصلاح بود بگمان آنکه مرتکب شرب خمر و دیگر
 محرمات شده عیبه نیست نکاح داد به ترتیب کاری و شرب اب خواری
 وی ظاهر شده و دختر مذکور را بسن باو رخ رسید، گفت که از ان نکاح
 راضی نیم نکاح باطل خواهد شد یانه * الجواب * باطل خواهد شد
 لما فی العالم کبیرة رجل زوج ابنة الصغیرة من رجل علی ظن
 انه صالح لا یشرب الخمر فوجدہ الا ب شربها من ذمها و کبیرت
 الابنة فقالت لا ارضی بالنکاح انما یرفع ابوها یشرب
 الخمر و غلبته اهل بیته۔ الصالحون فالنکاح باطل ای یبطل
 و هذه المسئلة بالاتفاق و فی القتیة مکفاه بهینها و فی الصراجیة
 رجل زوج ابنة من رجل ذکر انه لا یشرب الخمر فوجدہ
 الا ب شربها فکبیرت الابنة فقالت لا ارضی و اب الابنة لا یشرب
 الخمر و غالب اهل بیته علی الصلاح یفرق بینهما * والله اعلم *

* هاتان لمولا نا محمد و جیه *
 ..

* چه میفرمایند درح *

آمد رینکه زید زن خود را در خصوصت خانگی مکرر گفت طلاق دادم

بغیر خطاب بلا نیّت تعدد طلاق واقع خواهد شد یانه و چند *

* الجواب * سبب ترک اشارت و اضافت سوی زن

این لفظ از قسم طلاق صریح نیست که بدون نیّت واقع گردد *

لما في الال والمختار صريحه ما لم يمتنع الال فيه ولو بالفارسية
كطالمت الى قوله اولاً تخرج الال باذني فاني حلفت بالطلاق
فخرجت لم يرتع لتركه الالاضافة اليها * وفي الطحاوي
قوله لتركه الالاضافة اي المعنوية وهي شرطاً واخطاب من الالاضافة
المعنوية وكذا الاشارة الى قوله لعدم حلفه بطلاقها
ويحتمل الحلف بطلاق غيرها فالقول له انتهي * اگر مفقود
طلاق دادم در نیت او ز نش باشد مطابق خواهد شد * کما ینفیه
من الطحاوي ولو حذف الالبتداً او قال طالق فقیل من
عنیت فقال امراتی طلقت امرانه القول * چون در صورت
نیت طالق واقع شود پس اگر از تکرار لفظ قصد تاکید و فهمایش
کرده باشد دیانته تصدیق کرده خواهد شد نه قضاء * فی الطحاوي
ولو قال أنت طالق وكررا الجملة ثلثاً وقال عنیت بالاولی
الطلاق وبالثنائية والثالثة اذها مهادین فقط وصتی ككر لفظ
الطلاق بحرف الواو وبغير حرف الواو يتعدد الطلاق وان عنی
بالثانی الاول لم یصدق فی القضاء * پس عند اسم یکطلاق واقع
خواهد شد و نزد قاضی سه طلاق والله اعلم * لبعض المحضین *
* چه سیفر ما یندرج * شخصی در کابین نامه زن خود
نوشته داد که اگر ما بین منگوحه و انالی خانه ام موافقت نشود
فاز علیپدر جهت منگوحه حسب رضای دی همیا کرده خورد و پوشش

و زانجا خواهیم ترساید اگر خلافت این شرط بطلن آید و وجه
 مذکوره را اختیار کنی است که نفس خود را سه طاق داد
 بشود دیگر پردا زد پس وقت وجود شرط او را میرسد که
 نفس خود را سه طاق دهد یا نه *
 * الجواب *

میرسد لما فی العالم کبریة فی التفویض بشرط اذا وجد الشرط
 و ارادت ان تطلق نفسها فلها ذلك ولما يفهم من القمیة
 قال لها ان لم یصل اليك النفقة الى ثلاثة ايام فامرك ببيدك
 فجاء بالنفقة في اليوم الثالث فتوارت المرأة فلم یجد ما
 حتی مضی اليوم الثالث فأمرها ببيد ما لوجود الشرط *
 والله اعلم *
 * چه حکم است *

اندرینکه زید ششمینا که گردیده زن خود را گفت تو مادر منی و من پدر
 تو ام و مکرر کرد طلاق واقع خواهد شد یا نه *
 * الجواب *
 ازین کلمات هرگز طلاق واقع نخواهد شد اگر چه به نیت طلاق گفته
 باشد بلکه کلامش لغو و باطل باشد چه این کلمات از الفاظ مخصوصه
 طلاق نیست * لما فی ذ خیرة العقبی الطلاق عرف الفقهاء عبارة عن
 حکم شرعی برفع القید النکاحی با الفاظ مخصوصه و فی رد المحتار
 انت علی کظهور امی الی قوله و ا حتم — و زید من نھو انت امی
 بلا تشبیه فانه باطل و ان نوي و فی الدر المختار و الا ینوشیما
 بقوله انت علی مثل امی او حذف الکاف لغا و فی رد المحتار قوله

و حذف الکافی بان قال انت اُمی القول والله اعلم •

* چه میفرماید روح * در تیکه شخصی طلاق نام زنی

نوشته از شوهرش بمغایطه و شخط کناید و زوج نمیداند که آن

طلاق نام زنیش بوده است بلکه او از خواندن مطلقا عارایست

پس ازین مظانه خواهد شد یا نه * الجواب * زن مذکوره از آن

مظانه نخواهد شد * لما يفهم * مما هی الی و المختار لا يقع طلاق المولی

على امرأة عبدی الی قوله و المدهوش و النائم لا یتفاء الا و اذ

ولد الا یتصرف بصدق و لا کذب و لا خبیث و لا انشاء و لو قال

اجزته اذ وقعته لا يقع لانه اعاد الضمیر الی غیر معتبر *

پس هرگاه طاعت عدم و وقوع طلاق مدوش و نائم انتهای ارادت

است پس در اینصورت بنا بریب واقع نخواهد شد * و لما هی

العالم کبیرة کل کتاب لم یکتبه بخطه ولم یمله بنفسه لا يقع به

الطلاق اذا لم یقرانه کتابة و الله اعلم * لبعض المحصلین *

ما قولکم رحمکم الله تعالی *

مردی روز جمعه بزنیش گفت اگر تو از خانه پد رت تا روز چهارم

نیانی برتوسه طلاق بود پس زنیش روز دوشنبه وقت صباح

آمد طلاق واقع خواهد شد یا نه * الجواب * واقع نخواهد شد چرا که

نظر وقوع طلاق یافته نشد * لما يفهم من الهمدیة و لو قال انت

طالق فی مضمی و لثمة ایام فان قال ذلك لیللا طلقت اذا غریب

الشمس من اليوم الثالث اذ به يتم الشرط هكذا وقع في بعض
نسخ الجامع وفي بعضها لا تطلق حتي توجيهي مثل تلك الساعه
التي خلف فيها من اللياليه الرابعه وهكذا ذكر القدر في
في شرحه كذا في المحيط والله اعلم * لعالم *

* چه میفرماید روح * شخصی زوجه خود را بطور هزل

و مزاحمت طلاق داد و نیت طلاق یکتمام نبود واقع خواهد شد یا نه

* الجواب * واقع خواهد شد * لما فی قاضیه من طلاق

اللاصب والهازل واقع ولقرله علم ثلثه جده من حد و مزلهن

جده الطلاق والنکاح والیهین و هكذا فی شرح الرقائیه و غیره

* والله اعلم و علامه اعظم *

* ما قرلهم رحمهم الله تعالی *

اندر اینکه شخصی با سوطه یا سگوه پدر خود و طی نماید و از آن فرزندی

بزیاد فرزندان که در شرط ارث اشیاى شخص مسطور تواند شد یا نه

* الجواب * دارث شخص مسطور نخواهد شد زیرا که

استحقاق ارث منحصر است بسبب اسباب یکی رحم دوم

نکاح صحیح سوم و لا * لما فی الدر المختار و یمتحن الارث بوجوه

و نکاح صحیح و و لاء در اینجا یکی اسم ازین سه نیست و نیز هرگاه که

در نکاح فاسد و باطل استحقاق ارث نمی شود * لما فی

الدر المختار و نکاح صحیح فلا ترارث بفاسد و لا باطل اجراء

پس در اینجا که نکاح فاسد و باطل هم موجود نیست بطریق اولی
استعناق ارث نخواهد شد و زنا زاده از مادر وارث میشود فقط
نه از زانی * لما قیده ایضاً ویراث ولد الزنا و اللعان بجهة الام
فقط لما قل مناه فی العصبیات انه لا اب لهما والله اعلم *

* چه میفرماید روح * اندرینکه فرزند یک - از بطن منگوحه

یا متوسطه پدر زید زاییده با ظهار فرزند می زید دعوی وراثت
پدری بر مستر و که زید نماید شرعاً کسبش از زید مذکور ثابت خواهد شد
یا نه و بر تقدیر ثانی فرزند مذکور مستحق حصه فرزند می زید مذکور خواهد شد
یا نه بیشواتنا بوا * الجواب * هر گاه که منگوحه

یا متوسطه پدر زید از حلال بود یا از حرام بر زید حرام باشد پس
فرزند مذکور خواه از نکاح زید زاییده باشد یا بی نکاح ثابت النسب
نخواهد شد زیرا که در صورت نکاح ان نکاح محرم خواهد بود *
لعوم قوله تعالی ولا تنكحوا ما بکح اباؤکم من النساء
ولما فی الدر المختار حرم نکاح اصله و فرعه ولو من زنا
ولما فی المجموع شرح اللمتقی لان کل تهریم تعلق بالوطی
الحلال تعلق بالوطی المحرام و از نکاح محرام نسب ثابت نمیشود
لما فی رد المحتار و لذ الایسبب الغصب ولا العدة فی نکاح المحارم
ایضا و هكذا فی اکثر المعتبرات * و عدم ثبوت نسب در صورت
عدم نکاح بر ظاهر اجماع و هر گاه که نسب فرزند مذکور از زید ثابت

نشده توارث فرزندى افهام از زید ثابت نخواهد شد * كما
 لا یخذى على الذبیسل ولهما فی الدار والمختار فلا توارث
 بغامد ولا باطل اجماعا وایضا فیہ لان الفکاح الفاسد
 لا یورث التوارث بین المسلمین ولهما فیہ ایضا ویرث ولد الزنا
 واللعان بجهة الام فقط لما قبل مناه فی العصابات انه لا اب لهما
 والله اعلم * هاتین لمولانا عبدا حی *

• ما قرولهم ورحمهم الله تعالى *

اندرینکه شخصی مکتوب خود را طلاق باین داد و عدتش منقضی شد
 و از بطن وی پسریدست بالغ قادر بر کسب پس نفقه ان مرد
 بر شخص مذکور واجب است بانه و بر تقدیر ثانی شخص مذکور را
 اختیارست که زوجه مطلقه و پسر بالغش را در خانه خود مانند
 مذکور یا چه * الجواب * نفقه و سکنی زن مذکوره
 بعد انقضای عدت بر زوج واجب نیست و همچنین نفقه و سکنی
 پسر بالغ که قادر بر کسب است بر پدر واجب نیست اما در
 صورت اولی فلما شرح الوقایة و المطلقه الرجعی و البائن
 و المهرقة بلا معصية كخيار العتق و البلاء و غ و القفرین لعدم
 الكفاية النفقة و السکنی ای مادامت فی العدة و فی الهدایة
 و اذا طلق الرجل امراته فلها النفقة و السکنی فی عدتها
 رجعیاً کان اربانها * پس بعد انقضای ایام عدتش نفقه و سکنی

او از ذمه شوهر سابق خواهد شد اما در صورت ثانیه * فلما
 لی العالیه کبریه ولا یجوز علی الاب نفقة الذکور الکبار الا ان
 ینکون الولد عاجزاً عن الکسب لزم صانعه او مرض و من یقدر علی
 العمل لکن لا یتحسن العمل فهو بمنزله العاجز و فی الد و الم اختار
 و کن اتجب لولد الکبیر العاجز عن الکسب و فیه ایضاً و الفلام
 اذا عقل و استغنی برائه لیس للاب صمه الی نفقه الی قوله و لا
 نفقة علیه الا ان یتزوج * پس هرگاه نفقه شان زود واجب نشد
 او را اختیار است که آن هر دو را در خانه خود ماندن بدهد * کما لا
 یتخفی علی البصیر و الله اعلم *

* ما قولکم روح *

اندرینکه زید و عمرو بیکر هر سه برادران حقیقی هم طعام و هم
 مستکن بوده اند که سب خاص خود را قدری قدری آتشا بعضی کم بعضی
 زیاد فراهم می آوردند و هر کس که سوب خویش را علیحده علیحد
 با شریکت دیگری تصرف خود داشتند اما زید اراضیات کثیره
 بنام خود و زر خود خریده بران دنیا و متصرف است اینک هم
 و بکر میخواهند که از اراضی زید حصه کرده بگیرند این امر او شانرا
 میرسد یا که اراضی زید ملک خاص وی خواهد شد * الاجراب *
 اراضیات زید که از کسب خاص بنام خود خریده دنیا و متصرف
 است ملک خاص وی است عمرو و بکر شریک جایه او مذکور نخواهند

مشد اگرچه بنام همریا بکر خرید با شد و اهریر المازاد و لادوز و وفات
 برادران سیرسد که بر جای اذ مذکور دوسوی نماید * کمالا یتخفی
 فی الکفایة والکعب للکاسب لقوله عم کل الناس احق بکعبه و فی العنایة
 فی امکانه ای تصرفه و قل رته و کعبه الی قوله و ما حدث لی امکان
 الرجل فهو منکة و منکة ای فهم من القذیة الا اذا کان لها کعب علی
 حد ه فهو لها و منکة الی رد المختار و الامدادیة و ایضا فی الیهذلیة
 وان اخذ ه احد هما و لم یعمل الاخر شیئا فهو للعامل و منکة ا
 لفظا و معنی فی الفصول العمدادیة * هم طعامی و هم سکو نیت
 موجب شرکت نیست * لما فی نوادر الاصول رجالان احدهما
 فی البیت و الاخر فی الذکب کله للکاسب و لما فی الذخیرة کون اثنین
 فی دار و احدا و طعام واحد لا یوجب الشركة حتی یتحقق رکن الشركة
 و هو الا یجاب و القبول * و هرگاه که امی شرکت و رعیه و در میان
 برادرانه متحقق نیست حکم شرکت فاسده و زکاسب ایشان
 جاری کرده خواهد شد و حکم شرکت فاسده انست که کسوب
 هر کس ملک خاص وی است و دیگر برادران حقش نیست *
 کما فی اللد و المختار و ما حصله احد هما له و ما حصله صفا
 قلته انصفین ان لم یعلم مال کل و ما حصله احد هما باعانة صاحبه
 له و لصاحبه اجر مثله القول والله اعلم * ما قولکم رج *

شخصی بر سر شهود دل جمیع اماک خود را در تحت برجمدی

و لفت زبانی نمود و در باره آن و شیفته تحریر نموده صحیح خواهد شد
 با محتاج بر نیفتد خواهد بود •

* الجواب *

و لفت صحیح و محتاج بکافه و دستاویز نخواهد بود بلکه بسجود قول
 و لفت خواهد گردید * فی العالم الکبیرة و اذا کن الملك یزول عندهما
 یزول بالقول عند ابي یوسف و هو قول الائمة الثلاثة و هو قول
 اکثر اهل العلم و علی هذا مشائخ بلخ و فی المنیة و علیه الفقوی
 کذا فی فتح القدر و علیه الفقوی و فی الاشیاء و الفقوی علی قول
 ابي یوسف و فیما یتعلق بالوقوف و القضاء و یفهم مما لیه
 ایضا لا یعتد علی الخط و لا یعمل به فلا یعمل بمکتوب الوقف
 الذی علیه شرط القضاة الماضین لان القاضی لا یقضى الا
 بلحجة و هی البیعة او الاقرار او النکول و فی الفتاوی الزینیه
 ان المکتوب لا یجوز العمل به * بس هرگاه حکمت این و لفت
 ثابت گردید اگر و لفت انها را با زیع یا به نماید جائز خواهد شد یا نه
 * الجواب * فی العالم الکبیرة اما حکمة عندهما

زوال العین من ملکه الی الله تعالی و عند البیعه ضرورة
 العین محبوسه علی ملکه بهیئت لا یقبل النقل من ملک الی
 ملک و التصدیق بالغلة و متی صح الوقف بان قال جعلت ارضی
 من صدقة موقوفة او وصیعت بعل صوتی فانه یصح حتی لا یملک
 بیعه و لا یورث منه و فی الهل ایه و اذا صح الوقف لیرید به

ولا تملیکه و فی الوقایه و اذا صح الوقت لا یملک ولا یملک
والله اعلم * مولانا محمد وحید المرحوم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اند رینکه هنده هر اشیا می خورد در تحت مستحبی و لعن بود
باین شرط که بعد از من ذاسم ام عبد الله متولی باشد و بعد از او
هر که از اقربایم امانت و صلاحیت دارد و آنکس متولی گردد
بس بعد وفات و ائمه مذکورہ عبد الله مذکور متولی شد بستر بعد
وفات وی نبیره هنده مسمی زید متولی گراید اکنون بعد وفات
وی بکر که پسر نواسیه هنده است دعوی تولیت می نماید و زن
زید ویزه اش و ولد خال او هم درین صورت کذا می ازین
کسان استوفاق تولیت دارد * الجواب *

بکر که پسر نواسیه هنده است البته مستحق تولیت است
نه زن زید ویزه و ولد خال وی زیرا که اقرب از وی کسی نیست
لما فی العالم کبریة قال ابو حنیفه و ان حصل بلفظ الواحد ان
نهر قوله علی قرا بیتی دخل تحت الوقف من کلن اقرب الی
الواقف من سحره و فی الادرا المخبیة و قرأ به و ارحامه
وانسا به کل من یفا سبه الی اقصى اب له فی الاسلام من قبل
ابویه سوی ابویه و ولد ه لصلبه فانهم لا یمون قرأ به اتفاقا
و کل امن ملامهم ارسال عند ه ما * و زن زید استوفاق

تولیت نماز و در وجه اول آنکه در فرابت پسند شد تا و اغل
 نیست دیگر آنکه خود زیاده در حین حیات استخفاف نداشت چه بای
 ز نشن * لما یدقه — من الهمدینه رجل وقف علی الحاجة من
 اقرباءه و صلات الراقف هل یكون للقیمة اعطى ابن ابن الراقف
 اذا كان فقیرا فعلی قول ابی حنیفة و ابی هر صف رح لا یعطى لان
 ولد الولد عند ما لیس من الثرابة و محکمی قاضی هخامن *
 اما یزید و ولد غاشش پس این مرد و هم بسبب هم
 قرأت مستحق تولیت شدن نمیتواند و الله اعلم * من بیاض
 مولانا محمد و جیه

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

افه رینکه شخصی مکانی دو منزله بنا نموده بالای را مسجد و زیرین را
 برای مصالحش موقوفت ساخت یعنی کرایه مکان زیرین در
 اخراجات آن مسجد مثل مشاهرا امام و مؤذن و ثمن بوارمی و
 روغن و غیران معین کرد و صائر شرط مسجد یافته شد پس
 این مکان و زیرین موقوفت مانع مسجدیت آن مکان بالای
 خواهد شد یا نه و اگر بعد تمام شدن مسجد بانی مسجد یا غیر وی
 خواهد که جهت مصالح مسجد بر بالای آن یا بر دیوار آن بنا کردن
 خواهد می تواند یا نه در تقدیر ثانی اگر کسی بنا کرده باشد سبکترین
 آن واجب است یا نه بیفزواتوجه و

* الجواب *

این مکان زیرین مانع مسجدیت آن مکان با اول نیست مانع
 مسجدیت تعلیق عبد است و با آن حق عبد بر تعلیق نیست بلکه آن از
 تشهیم مصالح مسجد است پس خالص برای خدای تعالی گردید *
 لما في الد والاختار واذا جعل تحتها مرد ايا لمصالحه اي
 المسجد جاز كم جعل الفل من التمس و كذا في اكثر كتب
 الفقه وفيه ايضا من التقار خانة لو بنى فوقه بيتا للامام
 لا يضر لانه من مصالحه وفي رد المحتار انه يؤخذ من القليل
 ان محل من كونه مسجد اذ المرى كمن وقف على مصالح
 المسجد وبه صرح في الامعان فتال و اذا كان المراد اب
 او العلو لمصالح المسجد او كاتا وقفوا عليه صار من مسجد الخ
 شر بلالية والاطهظا وي واعلم ان العلو على المسجد في حكم
 المراد اب قال في البهر و حاصله ان شرط كونه مسجد
 ان يكون مقله و علوه مسجد لينقطع حتى العبد عنه لقوله
 و ان المعاجد لله بخلاف ما اذا كان المراد اب او العلو
 مؤوقا لمصالح المسجد فانه يجوز اذ لا ملك فيه لا حد بلا
 هو من تشهيم مصالح المسجد فهو كمراد اب بيت المقل من هذا
 هو ظاهر المذهب اما اگر بعد تمام شدن مسجدیت بانی مسجد برای
 مصالحش بلا یا زیر یا بر دیوارش بنا کردن خواهد منع کرده خواهد شد
 ذاکر گوید که مراد من چنین بود قصد این کرد آنچه خواهد شد و غیر بانی

بظریق اولی ممنوع خواهد شد پس شکستن آن واجب
است و جائز نیست گرفتن اجرت از آن اگر چه بهر طرف مسجد آید و
مسجد باو محتاج باشد * لما فی الدار الممکتة من دار مالون نمی
آید مسجدی که اراداً ابداء مدع و لو قال عدیت ذلک لیریدن
فتار و خانیسه فاذا امكن هذا فی الواقع فکیف بدیر * فیه
هدیه ولو علی جدار المسجد و لا یجوز اخذ الاجر منه و لا
ان یجعل شیئاً منه مستغلاً و لا سکنی بر ازیة و فی الطحطاری
ولو لیضرب علی المسجد و ان احتاج ذلک انتمی و الله اعلم
لمولی الله داد *

• ما قولکم علماء الدین و رحمهم الله اجمعین *

• اندرینکه مقبره قدیم مسلمان که از تقادم زمان اسوات
مسلمین قرنا بعد قرن در آن مدفون شده می آیند اما بسبب
آنقراض دهور و ازمان و شیطه و قفیت آن یک قلم یافته نمیشود
و شهود موقوفیت آن هر بسافت بیوسه اند پس زمین
چنین مقبره بسبب شهرت عامه و نف است یانه و بر تقدیر
اول در اراضی موقوفه مذکور تصرف متولیان به بیع و غیره
جائز است یانه و اگر کسی بگمان ملکیت خود در مقبره مذکور یا
بجانبی از آن احداث خانه نماید حکم آن چه *
* الجواب *

زمینه یک سبب تقادم زمان و آنقراض شهود و قفیت آن

این مکان زمین مانع مسجدیت آن مکان باطل نیست مانع
 مسجدیت تعلق عبد است و با آن حق عبد بر همان نیست بلکه آن از
 تشمیر مصالح مسجد است پس خالص برای خدای تعالی گردید *
 لما في الد والاختار واذا جعل تحتها سرداها لمصالحه اي
 المسجد جاز كمجد العقل من المتعدي وكذا الي اكثر كتب
 الفقه وفيه ايضا عن الفقهاء روائية لو بنى فوقه بيتا للامام
 لا يضر لانه من مصالحه وفي رد المحتار انه يؤخذ من التعليل
 ان محل عدم كونه مسجد افيمها اذا لم يكن وقفنا على مصالح
 المسجد وبه صرح في الامعان فقال واذا كان المراد اب
 او العلو لمصالح المسجد او كانا وقفنا عليه صار من مسجد الخ
 شرئبلالية والخطاوي واعلم ان العلوي المسجد في حكم
 المراد اب قال في البحر وما صلته ان شرط كونه مسجد
 ان يكون سقاه وعلوه مسجد لينقطع حق العبد عنه لقوله تع
 وان المساجد لله بخلاف ما اذا كان المراد اب او العلو
 موقفا لمصالح المسجد فانه يجوز ان لا ملك فيه لا حد بلا
 هو من تشمير مصالح المسجد فهو كمراد اب بيت المقل من هذا
 هو ظاهر المذهب اما اگر بعد تمام شدن مسجد است بانی مسجد برای
 مصالحش بلا یا زیر یا بر دیوارش بنا کردن خواهد منع کرده خواهد شد
 ذاکر گوید که مراد من چنین بود قصد این کرده نخواهد شد و غیر بانی

بطریق اولی ممنوع خواهد شد پس شکستن آن واجب است و جائز نیست گرفتن اجرت از آن اگر چه بصرف مسجد آید و مسجد باو محتاج باشد * لما فی الدار المظلمة و اما لو تمکنت المسجد یتیم ثم اراد الابداء صدع ولو قال عدیت ذلک لیرید من قتلار خانینسه فاذا کان هذا فی الرواقف فکیف بدیر * فموجب هدیه ولو علی جدار المسجد ولا یجوز اخذ الا جرثومه ولا ان یجعل شیئا منه مستغلا ولا سکنی بزازیة و فی الطحطاری ولو لیضرب علی المسجد وان احتاج ذلک انتمی والله اعلم لهو لوی الہداد *

* ما قولکم علماء الدین رحمہم الله اجمعین *

• اندرینکه مقبره قدیم مسلمان که از تقادم زمان اسواست مسامین قرنا بعد قرن در آن مدفون شده می آیند اما بسبب آنقراض دهور و ازمان دثیته و قفیت آن یک قلم یافته نمیشود و شهود موقوفیت آن هر ساعت پیوسته اندکس رحمہم چنین مقبره بسبب شهرت عامه و اتم است یانه و بر تقدیر اول در اراضی موقوفه مذکوره تصرف متولیان به بیع و غیره جائز است یانه و اگر کسی بگمان ملکیت خود در مقبره مذکوره یا بجانبی از آن احداث خانه نماید حکم آن چه * * الجواب * زمینیکه بسبب تقادم زمان و انقراض شهود و قفیت آن

ثابت نمی شود بنا بر شهرت و وقت می تواند سند و قسب معمول
 اموات مسامین در آن مدتی از زمان مد فون خواهند شد *
 لما فی العالم کثیرا لوقوف الثمن تقادم امرها در مات و ارضها
 و مات الشهود الذین یشهدون علیها فان کان لها رسوم فی دواوین
 القضاة یعمل علیها فاذا تنازع اهلها فیها اجریث علی الرسوم
 الموحود فی دیوانهم و ان لم یکن لها رسوم فی دواوین
 القضاة یعمل علیها ما تجعل موقوفه فی رد المقتضیات
 فی الخیریه انکان للوقف کتاب فی دیوان القضاة المسمیه
 بالسجل و هو فی ایدیهما تبسع ما فیها استحصانا اذا تنازع
 اهلها فیها و الا ینظر الی المعهود من حاله فی ما سبق
 من الزمان من ان قوامه کیف کافرا یعملون * و از تقادم
 زمان که تدفین اموات در آن شده می آید صاف ظاهر است که
 اراضی مذکور از وقت بوده است و شرط صحت و تلف که
 قربت محضه است و شرط اتمام وقف بیان مصرف موبد است
 بحسب آن همل از مدت دراز جاریست اما باقی بودن کدامی
 و نیت و وقت منافی صحت و تلف نیست زیرا چه بسبب انقلابات
 که از تقادم زمان روی میدهد باقی بودن سند و کاغذ خیلی دشوار
 ظاهرا و آنکه هر از وقت موقوف بر وثیقه نسبی باشد زیرا چه نوشته
 ایشادیر انشاید * فی الاشباه لا یعمل علیها طولاً یعمل به

الدول * هرگاه، و نفیبت آن ثابت گردید هیچ وجه فروختن آن
 جائز نباشد نه متولی و نه و ائمه را * لما فی الوقایه فاذا صح الوقف
 لا یملك ولا یملك وفي شرحها فان الوقف بعد الصحة لا یقبل
 الملك كما لا یقبل الرقبه وفي التنوير فاذا اتم وانتم لا یملك
 ولا یملك ولا یعاد ولا یتر من * وگویی که در زمین موقوفه مقبره احداث خانه
 نموده است او را باید که مکان خود را از آن برداشته زمین وقف
 را خالی کرده دهد بشرطیکه زمین مذکور در ازان ضرری نرسد
 ورنه آن مکان داخل وقف گردد ملکیت بانی در آن باقی نماند پس
 او ناحق مال خود را ضائع نموده باشد * فی الاشباه اما البناء
 فی ارض الوقف فان كان البانی المتولی عیله فان كان یمال
 الوقف فهو وقف وان كان من ماله للوقف او اطلق فهو
 وقف وان كان لنفسه فهو له وان لم یکن متولياً فان كان باذن
 المتولی لیرجع به فهو وقف والا فان بغی للوقف فهو وقف
 وان بغی لنفسه او اطلق له رفعه لو لم یضروا ان اضره والمضیع
 لماله ولما فی رد المحتار وان لم یکن متولياً فان بغی باذن
 المتولی لیرجع فهو وقف والا فان بغی للوقف فهو وقف وان لنفسه
 او اطلق فله رفعه ان لم یضروا والله اعلم *

* ما قولکم رحم *

در صورتیکه زبدار اضی کذار اولف نماید و همورا برای چاری سجد
و قلاب و پل و غیر استولی گرداند پس اگر استولی مذکور حسب
ششرط ذاقفت بمل نه آرد و خود در آن متصرف گردد زیرا بپیرسد
که همورا از تولیت مرتوره عزل نماید یا چه * الجواب *

درینصورت واقف را میرسد که میزد و لشن کند * لیسای
الذوالمختصار و فیهما للمواقف عزل المناظر مطلقاً و به یفتی
و ایضاً فی الفتاوی المالکیریه و قف ضیعة له و اخرجها من ین
النی قیم ثم اراد ان یأخذ ما من ینة فان کان شرط لنفسه فی
الوقوف ان له العزل و الاخراج من ین النبی - مرکان انه ذلک
را نلمر یکن شرط ذلک فعلم فی قول صحیح لیس له ذلک و علی
قول ابی یوسف سفارح له ذلک و مشایخ یبلغ یفتون بقول ابی یوسف سفارح
ربون اخذ الفقیه ابواللیث و ایضاً فی المالک - سادینه و المعتدل
یا الارقاف و القضاء قول الثانی و الله اعلم *

* ما قولکم درخ *

اگر شخصی رو مروی جماعت مسلمانین اماک خود را وقف زبانی خود
بیکت و بیثقه آن تحریر نکند و شرعاً شیعی می مذکور و وقف خواهد شد
محتاج بوثیقه خواهد بود پس اگر واقف مذکور اشیا می مذکوره را
بع یا به کردن خواهد حکمش چیست * الجواب *

وقف خواهد شد و محتاج بوثیقه و دستا دین نخواهد بود بلکه بسجود وقف

خواهد گردید * لمانی الفتاوی العالمگیریه و اذا كان الملك يزول
 منك مما يزول بالقول محمد سيد أبي يوسف رح وهو قول الأئمة
الثلاثة في فتح القدير وعمله الفتوى كذا في السراج الرواج
 وفي الاشباه و الفتاوى على قول أبي يوسف رح فيما يتعلق
 بالوقف والقضاء ولما فهم في كتاب القضاء لا يعتمد على
 الخط ولا يعتمد به فلا يعمد بل بمكروب الوقف الذي عليه جروط
 القضاء لما ضيق لان القاضي لا يقضى الا بالحقبة وهي
 البيضة او الاقرار او النكول وايضا في الفتاوى الزينية ان
 المكتوب لا يجوز العمل به * اگر وانت بر قوم اشياء
 مرقوم را بيع يا به ناید جائز نخواهد شد * لمانی العالمگیریه اما
 حکمه هنگام زوال العين من ملكه الى الله تعالى وعند
 أبي حنيفة رح ضرورة العين من مجبوریه على ملكه بجهت لا
 يقبل الفتح عن ملك الى ملك والقصد بالعلمة ومتى
 صح الوقف بان قال جعلت ارضي هذه صدقة موقوفة او ارضيت
 بعد مرتی دائم يصح حتى لا يملك بيده ولا يورث عنه وحي
 الهك اية واذا صح الوقف لم يجز بيده ولا تملكه وفي شرح
 الوقاية واذا صح الوقف لا يملك ولا يملك والله تعالى اعلم

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

... اندر اینکه شخصی از پسران خود که یکی خائن است فیانست آن

ظاهر و دیگری عادل است عدالت آن مشهور خائن زاد را اموال
 اوقات متولی کرده و قات یافت پس بعد انتقال او دعوی تولیه
 عادل جائز خواهد شد باین وجه و بر تقدیر اول خائن را از امر تولیه معزول
 کردن درست است یا نه * الجواب * بر تقدیر صدق
 صورت اظهار مظهر موافق و ریعت غرادر حسب ملت بیفما دعوی
 تولیه عادل جائز و درست خواهد شد و خائن را معزول نمود
 امر تولیه بدست عادل تقویض خواهد کرد * لما فی الفصول العمادیة
فالقاضی ان یعزل القیم الذی نصبه الواقف اذا کان
(ای العزل) خیر و اللروقف و ذکر رشیک الدین ان القاضی
لا یملك نصب الوصی و القیم اذا کان الوصی و القیم من جهة
الواقف و المیت باقی الا عند ظهور الحیانة انتهى * از اینجا
 مفهوم میشود که اگر متولی خائن شود او را معزول نمود امر تولیه
 بکس دیگری عادل بدید گرچه صاحب اوقات خائن را اموال واقف خود
 متولی کرده باشد * و لما فی العینی علی الکنزینزع الواقف
الذی اشترط الولاية لفهمه لوکان خائفا غیر مأمون علی الوقف
کالوصی اذا کان غیر مأمون ینزع منه و ان شرط الواقف
فی کتابه ان لا ینزع یعنی ان لا ینزع القاضی و لا السلطان
لان شرط مخالف حکم الشرع فیبطل * ازین عبارت ظاهر
 است که اگر متولی بانفسه بر اموال اوقات خائن گردد امر تولیه

از دستنزع است: پس اگر متولی غیر واقف خائن گردد امر تولیه
 بطریق اولی از دستنزع شود گرچه واقف در تولیه نامه قدم عزل
 او نوشته دهد * ولمّا فی رد المهره ارفقال فی الامعاف ولا یولی
 الا امین قادر بنفسه اربنا ثبته لان الولاية مقيدة بشروط
 الغطر وليس من النظر تولیه الخائن انتهى * از عبارات
 مرقوم جواز تولیه عادل و عدم جواز تولیه خائن مفهوم میشود و اینها
 صده فی موضع آخر ولا یخصی ان تقدیم من ذکر (ای فی باب
 التولیه) مشروط بقیام الایمان فی حقیقتی لو کان خائناً یولی
 اجنبی حیث لم یوجد فیہ (ای فی الالواقف) اهل لانه اذا کان
 الالواقف نفسه یوزل بالخيانة فغیره اولی انتهى * پس از اینجا
 بالتصریح میاوم میشود که اگر کسی از اولاد واقف مانع و قابل
 تولیه بسبب فسق و خیانت خود نگردد امر تولیه بدیگری که عادل و مانع
 باشد تفویض نموده آید چه حسب شرع شریف عادت جواز تولیه عدم
 خیانت است پس هر جا که خیانت مستوفی باشد جواز تولیه غیر مستوفی
 و این ظاهر است * ولمّا فی الهدایة ولون الالواقف شرط الاینة
 لنفسه وکان الالواقف فیہ و ما مومن علی الالواقف فللقاضی
 ان یتنزهها من ینظر اللفظ انتهی * در اینجا تصریح است
 بر اینکه اگر واقف بنفسه بر اموال و قاف خود خائن گردد امر تولیه
 از دستنزع شود پس هر گاه متولی غیر واقف خائن گردد امر تولیه

بطریق اولی از و منبذع شود پس حاصل عباد است مرقومه الجید و
 اینکه عادل بسبب عدالت خود مستحق تالیف خواهد شد و اگر
 کسی بسبب عدم آگاهی دلی بخری و لایست تالیف بدست خائن قویض
 که دایا شد باید که او را سزول نموده امر تالیف بدست عادل ببرد
 والله اعلم * لعالم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

در صورتیکه زید پس عمر متوفی دعوی کند که این امانک و عقار
 ملک پدر من است بعد هر دو در شراهمر با اتفاق خود اراضی مذکوره
 را تقسیم کرده اگر چه بر حصص خود ناقض و دخیل بوده انواع
 تصرفات شده غیره مثل بیع و هبه و اهن و غیره آدرده باشند بعد
 مدت هشت سال باز زید دعوی کند که هر اراضی پدرم صرف
 کرده مرا بر آن متولی ساخته پس دعوی وقف که زید مرقوم میکند
 بسبب سماع و صحیح خواهد شد یا نه

* الجواب *

دعوی وقف و لیاقت صحت و سماعت ندارد * لما فی الیهودیه
 ادعی ان هذا الضیعة ملکى ورثتها من ابي ثم اجمعی ان ابي
 وقف علی لا یسمع لکان القناقض فیها ایضا اذا ادعی البان سلیکا
 لکنهم تم ادعی انه وقفه فلان علی مجهول کن الا یسمع دعوی
 الوقف و فی فتاوی قاضی خاں فی صفحه ۳۳۷ رجل باع ارضاً ثم
 ادعی انه کان وقفها قبل البیع فان اراد تحلیل المدعی علیه

یس له ذلك عند الحقل لان القهلیف بعد صحة الد عوی
بهواه لم تصح لمكان القماقین والله اعلم * للقاضی عبد الباری

* ما قولکم روح *

اندوینکه قد روی زمین که از سابق زمان مردگان مسلمین
در این مدفون میشدند افتاده است بالفعل و در بعض مقام طاعت
گوئی بیان است و در بعض دیگر ز اهل قریه گواهی میدهند که مدت
پانزده سال است که مادون زمین مردگان را دفن کرده ایم و درین صورت
در آن زمین بنای مکان یا مسجد بنا نرود یا نه * الجواب *

ممنوع دیگر ده است * لما فی العالم کهریة و دیگر * آن یعنی علی
القبور * پس این قول حریج دال است بر اینکه عام است که

بنای مسجد باشد یا مکان که مقبره از قدیم الازمان باشد یا نه
و باشد که هموار شده باشد یا نه و نیز صاحب زاد الاخرة از ابراهیم

شاهی نقل میکند و از غزوات الروایه که بالای قبر بنای مسجد و بیت

و غیر آن کرده است در تحفة الملوك و همین شرح کنز الدذ

ستقلص و در بحر الرائق هم چنین است * ولی نصاب الاحکام

مقبورة قد یمسه لریب من آثار المقبرة شی لیس للمعاص

ان یمتفه و اربها لا بالبناء فیها و الا بالرجال الدابة فی

دخیمه * و فی الحدیث لعن رسول الله ﷺ زائرات القبور

و المتخلفین علیها المساجد و المراجم رواه ابوداؤد و

القرمذی والذمائی کذا فی المشکوٰة والله اعلم *

• ما قولکم روح *

اگر کسی بیسم برود چه را که فی رویه شانه زده گفته مقمّر زانت
 بکم از ان یعنی بحجاب فی رویه پانزده گفته مثلا فروخت نماید
 بیشتر این مذکور قبض کردن و در ادای ثمن آن یکروپیه
 باشد یا زائد و غده یکا یا کم و بیشتر از ان در میان آید پس
 این چنین درست است یا نه بینوا توجروا * الجواب *

اگر هر دو جانب جنس واحد باشد البته این چنین بیع جائز
 خواهد شد * لما فی الدر المختار فی باب الربوا یاع فلوسا
بمثلها او بد را هم او و ذبا نیرفان نقل احد هما جاز و فی حاشیة
الطحاوی و هذا البناء علی ان التقابض لیس بشرط فی بیع
الفلوس بمثلها او باحد النقلین * داضم یاد کم اگر چه
 در بیع فلوس بجندهما تقابض در مجلس عقد شرط نیست
 اما تعویض و نقد آن ضرور است و اجل و تساد را این حرام است
لما فی النہایة و ان وجد احد من علی الربوا ای القدر
 و الخمس حرام النہاء و فی القہمقانی و فیہ اشارة الی انه لو کان
 کلاما او احد هما غیر معین لم یجوز و کذا فی النہایة فقط والله اعلم
 * ما قولہم روح * اندینکہ زید اراضی گزارا تخمدید
 ط و ذار لہ بدون ذکر طول و عرض نزد عمر بیع باست نماید دین بیع

صحیح است یا نه و اگر مشتری اراضی محدود را از گمان خود
کم یا به او را خیار نسج یا خیار گرفتن اراضی دیگر از اطلاق
بائع یا کم کردن چیزی از ثمن مقرراست یا نه بپندارند و او را *
* الجواب * بیع مذکور جائز است لما فی العالم کهریة

رجل اشترى من آخر ساحة او ارضاً ذکر حد ودها ولم یذکر
ذرها طولا ولا عرضاً حاز وکذا فی البحر الرائق بعین عبارت *
پس هرگاه بیع صحیح شد مشتری را بجز خیار رد و است
عیب خیار امر دیگر مانا نیست لما فی العالم اینه اذا حصل
الا یجاب و القبول فلا خیار لاحد مما الا من روية و عیب
و فی العالم کهریة اشترى ارضاً ثم امتنع من ایفاء الثمن و قال
اشتریتها علی انها جریبان فاذا هی انقص و قال البائع بعد حکما
کما هی ما شرطت لك شهماً کان القول قول البائع فی انکار الشرط
مع بیعنه * پس معلوم شد ازین عبارات که مشتری را گرفتن
اراضی دیگر یا کم کردن قیمت مفروضه سبب جبراً که درین صورت
قول بائع سبب است حکماً لا یختفی و اگر مشتری بعد قضا یا اقرار
بقبض گوید که من تم بیع و دانم از بدو ام مرا خیار رد است قول
وی مقبول نخواهد شد * فی العالم کهریة و انکان المشتري علی
جهل و د اقر المشتري بقبض المهد و المشتري ثم قال بعد

ذالك لغير ارجح جميع الحد و دلایقوله قول الله اعلم * من بياض
 مولانا محمد رحيمه مرحوم *

* ما قولكم رحمة الله تعالى *

اندرينکه بيع با يرفا چه است در صورت ان چه * الجواب *
 صورتمش آنکه شخصی اشياي خود را بديگري نفروشد باین شرط
 که هرگاه بائع ز دشمن باز دهد بشتری اشياي سبيعه را باز خواهد داد
 یا شخصی عند الکاتب اشياي خود را نزد ديگري کرده باین
 بشرط که هرگاه راهن مذکور ز روی ادا نماید اشياي وی باز خواهد
 داد و در نه اشئي مذکور از آن مرتبه کردن فی العالمتیرینه صورته
 ان يقول البائع للمشتري بعث منك هذ العین من بدین لك علی
 انی متى قضیت الدین فهولی اذ يقول البائع بعثك هذ اهل انی متى
 دفعت لك الثمن تل فع العین الی كذ انی البعـ والرائق وایضا
 فی الجموی و صورته كما فی جوهر الفتاوی ان يقول البائع بعثه
 منك علی ان تبعه منی متى جمعت بالثمن هذ انی کثیر من
 کتب الفقہ * برهانے از باب فضل هوید اباد که در بعضی از
 کتب فقہ مرقوم است که انتفاع گرفتن مرتبه باذن راهن از
 راهن مکروه است و مراد از ان مکروه تحریمی است که گفته اند
 المطلق ینصرف الی الفرد الکامل والله اعلم *

* ما قولكم رحمة الله تعالى *

اندوینکه بیع بالوفاء شرفاً باطل و فاسد است یا نه و آن رهن
 و کسبش چون حکم رهن است یا نه و اگر مشتری با جازت بائع انتفاع
 از آن بگیرد پس او ضامن منتفع به باشد یا نه و بائع را بعد ادای
 ز رهن حق استرداد منتفع به از مشتری میرسد یا نه *

* الجواب * بیع بالوفاء باطل و آن رهن است و کسبش

چون حکم رهن است و اگر مشتری با جازت بائع انتفاع از آن بگیرد
 پس او ضامن منتفع به است بائع را بعد ادای ز رهن حق استرداد
 منتفع به از مشتری میرسد * لما فی الفن الثانی من المحوی فی
 ضمن القامحة الرابعة و فیها من ثمانية اقوال كلها مرفوعة
 لکن فی فتاوی الشیخ محمد الغری ان اکثر المشائخ علی ان حکمه
 حکم الرهن و فی هو امر التناوی ان هذا البیوع باطل و هو
 رهن و حکمه حکم الرهن و هو الصحیح و ایضاً فی المراجعة
 بیع المعاملة و بیع الوفاء واحد و انه بیع فاسد لانه بیع بشرط
 لا یقتضیه العقد و انه یفهد الملك عند اتصال القبض به کما اثر
 الهیوخ الفلاسفة من کورة فی فتاوی ابی بکون الغضیل
 و عن المیلد الامام ابی شجاع القاضی الحسن الماتری
 و القاضی الامام علی المغدی ان بیع الوفاء رهن حقیقه و لا
 یطلق انتفاع للمشتري الا باذن البائع و هو ضامن لما اکل
 و استهلك و للبائع استردادها اذا قضی دینه متى شاء لانه

يريدون به الرهن حقيقة الى آخره وايضا في المصول العمادية
في الفصل التاسع عشر ذكر الشيخ الامام الاجل النصفى رح
في فتاواه ان البيع الذي تعارف اهل زماننا اختيارا
للرهن وهو بيع الوفاء وهو في الحقيقة رهن وهذا البيع
في يد المشتري كالرهن في يد المرتهن لا يملكه ولا يطلق له
الانتفاع الا باذن مالكه وهو ضامن لما اكل من ثمره
واستهلك من شجره والدين ساقط بهلاكه في يد اذ كان به
وفاء بالدين ولا ضمان عليه في الزيادة اذا ملك من غير صنعة
وللمبايع اشتداد اذ اذ اقصى دينه لا فرق عندنا بينه وبين
الرهن في حكمه من الاحكام لان المقصود بالدين ان يمس
البيع ولكن غرضهما الرهن والاستيفاء بالدين الى آخر
قوله وكان العبد الامام ابو شجاع على هذا وجه قدام القاضي
على السفلي من بخارا الى سمرقند استفتي في هذه المسئلة
فكتب انه رهن وليس بيع ففرح السيد بموافقة فتواه
وحكى ان السيد الامام قال قلت للقاضي الامام الجعفي
قلت هل هذه الباعث به من الناس روية سفهاء عظيمة و
فتواك انه رهن انا ايضا على ذلك فالصواب ان تجمع الائمة
والمشايخ ويتفق على هذا ويظهر ذلك بين الناس مقال
المعتبر اليوم فتوانا وقد ظهر ذلك بين الناس فمن خالفنا

فله البلية وادعى السيد الامام عند وفاته وان السيد الامام
 محل ان لا يخسأ لفه في ذلك ومضى وان على ذلك اه
 وهكذا في العالم كبرية البيع الذي تعارف اهل زماننا احتيا لا
 للربوا ومعه بيع الوفاء وهو في الحقيقة رهن وهذا البيع
 في يد المشتري كالرهن في يد المرتهن لا يملكه ولا يطلق له
 الانتفاع الى آخر قوله ولا فرق بينه وبين الرهن في حكم من
 الاحكام كما في الفصول العمادية وعليه فتوى السيد ابي
 شجاع العمري وفتوى القاضي على الصفدي وكثير من
 الائمة على هذا في المحيط * چه صيغرتسا يند روح *

هرگاه از فتوای مذکوره ظاهر شد که بیع بالوفای باطل و نادر است
 و آن رهن و جمیع وجود حکم رهن دارد پس اگر راهن مر
 من آن را با انتفاع از آن اجازت دهد انتفاع مذکور حلال خواهد شد
 با حرام در ربوا * الجواب * حرام در ربوا است لمانی
 الحموی انه لا یحل له ان ینتفع بشی منہ وان اذن له الراهن
 لانه اذن فی الربوا لانه یمتد فی دینه فیکون المنفعة ربوا
 و فی الذی المختار انه یجوز للمرتهن ان ینتفع بالرهن وان
 اذن له الراهن قال العصف و علیه یعمل ما من محل من المسلم
 روح من انه لا یحل للمرتهن ذلك ولو بالاذن لانه ربوا قلت
 و تعلیله یفید انها تهریمة فقامله و ایضا فیه رقیل لا یحل

للموتهن لانه ربا وقيل ان شرطه كان ربا والالا و لمانى
 الفقهين من النهى العاقبة و القامدة كلها ربا *
 * چه میسر ما یندرج * اگر در رهن مدتی معین کرده شود
 آن رهن قاسد میشود یا نه * الجواب * رهن قاسد
 میشود لمانی الا شباه الاحل فی الرهن یفضل و لمانی المحوی
 تحت هذا القبول لان حکمه حبس معتد ام و التاجیل
 ینساقیمه والله اعلم *

* چه میسر ما یند علمای دین رحمهم الله تعالی اجمعین *
 اندر اینکه شخصی از اهل ثروت ادلا و چند داشت از انچه
 باسرکان را بسبب نسیبت دائر اما در طایفه اش دشمن حانی
 می اندکاشت و نظر اشفاق پدری یکقام بر روی نمی انداخت
 پس در آخر عمر تدبیری بهم رسانید که فرزند مذکور را بان فریب
 دهد و یکقام از جای خود محروم گرداند یعنی جمیع اشیای منقول
 و غیر منقول خود را وقف نموده فرزند او سبط ثم اغتر را بران
 متولی گرداند و تولیت طفلان اکبر را با لکایه منع فرمود اما وقف
 مذکور بچند وجه باطل و نادر و ابله استیاتی * سوال اول *
 هرگاه وقف مذکور خالصه بود بلکه فقط برای حرمان طفلان اکبر
 و فریب دادن وی بهمان آورده بس وقف مذکور صحیح خواهد
 شد یا نه * سوال دوم * هرگاه شرط واقف همه

در شریعت معتبر باشد اگر نخواهد شرح بود من الوجوه بود
و مصیبتی در آن عمل نیاید و داده باشد و محروم کردن فرزندی
و فریب دادن وی در شریعت گناه و مصیبت است یا نه
* سوال سوم * برای تمام و کاملیت وقف تسلیم و امانت

جمیع اشیای وقف و کاغذات متعلقه آنرا بدست متولی و قرض
وی آنها را بشروط است یا نه * سوال چهارم * اگر

اشیای وقف افراز و جدا نکند بلکه مشاع غیر معین بود وقف آن
صحیح و درست خواهد شد یا نه * سوال پنجم * آخر وقف

را در چنین تقریبی گردانیدن که گاهی آن قربت منقطع گردد
از جمله شرایط صحت وقف است یا نه * سوال ششم *

اگر وقف گوید وقف کردم بر فرزندان خود قان و قان و قان
صحیح و درست خواهد شد یا نه اجیه و اشیای * سوال هفتم *

* الجواب الاول * هر ظاهر است که هرگاه این وقف
بخالصه شد شرعاً جائز نخواهد شد * لمانی الدر المنثور و در آن

يكون كربة في ذاته معلوماً منجزاً القول ولما في الاعمال كبرية
ومنها ان يكون كربة في ذاته القبول * وسبب وقف طلب

قربت است یعنی نزدیکی حسن با خداوند تعالی * لمانیها ایضا
و احصایه فطلب التزلفي هكذا في العناية * جواب دوم *

شرائط واقف آنکه در شرع معتبر است لقولهم شرط الواقف

مكفص الشارح بشرطيكه مخالف شريعت و معصيت بود
 لما في رد المهتار فان شرائط الواقف متممة اذا لم تخالف
 الشروع وهو مالك فله ان يجعل ماله حيث شاء ما لم يكن
 معصية القول * ولا يخاف محروم کردن فرزندی و دادن کل
 مال و اقدار فرزندان و يگر را گناه و معصيت است * لما يفهم
 مما في العماليكية رجل و صبي صحته كل المال للسوان جاز
 في القضاء و يكون آدها فيما صنع كذا في فتاوى قاضيخان
 بس هرگاه شرائط واقف مذکور مشتت باشد بخلاف شريعت و معصيت
 كرايد شرائط وی معتبر نخواهد شد پس وقف مذکور ناقص و ناقص
 خواهد كرايد * اذ ان شرط فوات المشروط * هرگاه شرط وی
 تباه كرايد مشروط كه وقف است نيز تباه شدن ايسه له هو الظاهر
 * جواب سوم * هرگاه واقف مذکور جمیع عايد او
 و كذا غداست مستعمله و وقف را بدست متولي نه سپرده و متولي
 مذکور انها را از و فهميده نگرفته و وقف مذکور ناقص است و غير صحيح
 لما في نه و هو الا بصار ولا يتم (الوقف) حتى يقبض وفي
 الدر المختار لم يقل للمتولي لان كل شيء بما يلحق به فني
 المجهول بالا فراز وفي غيره بنصب المتولي و تعليمه اياه اذن
 كمال و لما في الكنز ولا يتم حتى يقبض وفي العيني أي لا يتم
 الوقف حتى يقبضه المتولي وهو قول محل رده لان حق الله انما